

اگوستین ژیرار

ترجمه: نعمت‌الله فاضلی (با تلخیص و تصرف)

اهداف نهایی در سیاست‌های فرهنگی

کیفیت زندگی و هویت انسان

غم فردای خود نیستند و در اعماق قلوبشان در پی الهامی برای زندگی‌اند، مسکنهای فقیر، شخصیت ملی و هویتشان را جستجو می‌کنند.

پس کیفیت زندگی و هویت انسان در مواجهه با جهان معاصر، دو نیاز حیاتی است که در سراسر جهان حتی گاهی همراه با خشونت ظاهر می‌شود و هرچند که این دو نیاز بارها بیان شده‌اند ولی توسعه اقتصادی به هیچ وجه نتوانسته است به آنها پاسخ مناسب دهد. گام اول برای تعیین اهداف نهایی و آرمانهای سیاست فرهنگی، شناخت ریشه این نیاز جدید در برابر تمدن جدید است زیرا نیاز به فرهنگ زاینده صنعت‌زدگی است نه محصول اندیشه و اراده آزاد انسان و از آنجا که شرایط زندگی انسانها چگونگی فرهنگ آنها را مشخص می‌سازد و عناصر اصلی این شرایط نظیر کار، مسکن، وسایل ارتباطی و... تأثیر فاطمی بر توسعه فرهنگی می‌گذرانند، لازم است موقعیت انسان در برخورد با جهان کنونی را بررسی کنیم.

شتاب در توسعه فرهنگی، ضرورتی است که گریبانگیر جوامع در حال تغییر می‌باشد. چراکه این دگرگونیها هویت افراد و ملت‌ها را در تمام جهان تهدید می‌کند.

امروز پس از گذشت دو دهه توسعه اقتصادی، آشکار شده است که اکتفا به افزایش میزان مصرف، افراد و اجتماعات را دچار بحرانهای خطرناک خواهد ساخت، همانگونه که ادامه زندگی با نان خالی ممکن نیست.

اکنون دریافته‌ایم که توسعه فرهنگی، موضوعی تجملی و از سر وفور نعمت نیست که جوامع بتوانند بدون آن هم سر کنند.

اهداف نهایی توسعه فرهنگی در سایه مفاهیم فلسفی ساخته ذهن بشر تعیین نمی‌شود بلکه این اهداف تجلی نیازهای خاص هر جامعه بوده و در رویارویی با تغییرات درونی آن جامعه مشخص می‌شوند. درحالی که مردم ثروتمند جهان برای نخستین بار در تاریخ بشر در

کار فرهنگ زدا

پارادوکس و تناقضی که در کشورهای پیشرفته وجود دارد این است که پیشرفته ترین کشورها، کشورهای مستعد که کار، بخش اعظم زندگی آنها را می پوشانند و در ضمن، همین کار مهمترین عامل از خودبیگانگی است و همانگونه که نماینده فدراسیون جهانی اتحادیه های بازرگانی، در کنفرانس موناکو خاطرنشان ساخته است: انسانی که در کارش از خودبیگانه شده در فرهنگ نیز به از خودبیگانگی می رسد چراکه بین الگوی کار و الگوی اوقات فراغت پیوندی نزدیک و پایدار وجود دارد. کار، از دو طریق بر حیات فرهنگی آدمی حاکم می گردد.

از یک سو، اشکال و صور عقلانی کار و تخصصی شدن آن موجب تجزیه کار به تخصصهای بسیار خرد و تکراری می گردد و قطع ارتباط بین کار و محصول آن، سبب شده که لذت ناشی از دیدن تمامی کار از آغاز تا پایان و محصول از بین برود، فرهنگ، برخاسته از درگیری انسان با کار است اما کارگر شاغل در صنعت به خاطر خرد شدن کار، محدودیت و تکرار آن کار خرد، از هرگونه ابتکار و خلاقیتی بی بهره است و نمی تواند هیچ ابزاری را با نیروی تخیل خویش شکل دهد و به کار گیرد.

از سوی دیگر اوقات فراغت کارگر، تابع و در گرو کیفیات و روحیاتی است که در ساعات کار بر کارگر تأثیر می گذارد، آنها که به طور فعال و خلاق به کار می پردازند از فراغت خلاق لذت می برند و آنهايي که در کارشان منفعل هستند در اوقات فراغت خود نیز همین وضعیت را دارند این نکته را می توان با این مثال روشن نمود، زنانی که علاوه بر خانه داری به کار بیرون نیز می پردازند در مقایسه با زنان خانه دار، در اوقات فراغت خود فعالتر می باشند.

اوقات فراغت به معنای واقعی آن، وقت آزاد نیست، بلکه در بند اوقات کار است و سیاست فرهنگی که یکی از اهداف مهمش پرکردن اوقات فراغت کارگران و کارمندان است اگر بخواهد این اوقات را با انواعی از فعالیتهای فرهنگی که مخصوص طبقات مرفه و غیرتبارز مند زمان گذشته باشد، پر نماید محکوم به شکست است و بدین ترتیب، اولین هدف نهایی در فعالیت فرهنگی را می توان در واکنشهای مختلفی یافت، که خرد شدن کار، عامل و انگیزه آن است.

محیط فرهنگی

پس از کار، شرایط زندگی و محیط زیست بیش از هر چیز دیگر بر حیات فرهنگی اثر می گذارد، می بایست به این نکته اعتراف نمود که یک قرن زندگی شهری بدون داربودن برنامه ریزی مناسب با شهرنشینی، محیط زیست را به انحطاط و تباهی کشانیده است. شهرها نه بخاطر انسان بلکه برای صنعت و کسب سود ساخته شده اند در نتیجه همین شهرها یکی از علل اصلی از خودبیگانگی انسان صنعتی

● پارادوکس و تناقضی که در کشورهای پیشرفته وجود دارد این است که پیشرفته ترین کشورها کشورهای هستند که کار، بخش اعظم زندگی آنها را می پوشانند و در ضمن، همین کار بهترین عامل از خودبیگانگی است.

● نیاز به فرهنگ زاییده صنعت زندگی است نه محصول اندیشه و اراده آزاد انسان.

شده اند. انبوهی جمعیت، هیاو و تنگی جا در وسایل نقلیه باعث شده است آنها از لحاظ عاطفی و درونی یکدیگر را طرد نمایند، مردم آنچه را که می بایست پناهگاه و خانه آنها باشد ترک گفته و انومبیل شخصی را بر محل سکونت خود ترجیح می دهند.

کشاورز مهاجری که برحمانه از ریشه کنده شده دیگر نمی تواند ریشه های تازه ای در شهر بیابد، در این خانه های تنگ و فاقد فضا دیگر نمی توان برای اوقات فراغت و سرگرمیهای عملی چون باغبانی برنامه ریخت، فقط تلویزیون و رادیو.

فقدان انجمنها، محافل یا نبود مکانیسم مشارکت، سبب انزوا می گردد. با وجود این، شهرها، یعنی جایی که مقرر شده از هم اکنون تا دو نسل، از هر ده نفر انسان، نه نفرشان در آنجا زندگی کنند، می بایست به عنوان مهمترین محمل فرهنگ، تحت کنترل درآیند. خلاصه آنکه دومین هدف نهایی در فعالیت فرهنگی می بایست طراحی محیط زیست معمولیاً محیطهای شهری باشد.

زمان فراغت، شکل جدید از خودبیگانگی

برخی امید آن داشتند که با استفاده بهتر از اوقات فراغت بتوان بر اشکال مختلف از خودبیگانگی غلبه یافت، اینان چنین می پنداشتند که با افزایش تولید، بخشی از وقت نیروی کار را آزاد نموده و در نتیجه تمدن فراغت شکل خواهد گرفت اما تجارب اخیر مؤید این خوش بینی نیست، مدت کار هفتگی که از پایان قرن ۱۹ تا حدود سالهای ۳۰ این قرن در ممالک پیشرفته رو به کاهش نهاده ظاهراً قریب ۳۰ سال پیش تثبیت یافته و دیگر تقلیل نمی یابد، حال آنکه تولید همچنان رو به افزایش است و اقمیت این

است که مردم در مواجهه با دوراهی «اوقات فراغت» و «افزایش دادن قدرت خرید» اکثرأ افزایش قدرت خرید را برمیگزینند. این واقعیت بیانگر آن است که اغلب مردم، خرج کردن بیشتر را از بهبود هنر زیستن، بیشتر می‌پسندند. کار وسیله خرید بیشتر و زمان فراغت، فرصتی برای مصرف بیشتر شده است.

اوقات فراغت به جای آنکه اعتباری فرهنگی کسب کند به صورت وسیله و عامل از خودبیگانگی درآمده و موجب تشدید نابرابریهای اجتماعی شده است. ترجیح دادن اوقات فراغت آخر هفته یا تعطیلات سالانه (که وسیله‌ای برای گریز از محیط و مصرف بیشتر است) بر اوقات فراغت روزانه، که کم‌خرجتر و موقعیتی مناسب برای معاشرت، جامعه‌پذیری و شکستگی درونی است، نشانگر گرایش جامعه به فراغت قابل مصرف است تا کیفیت فرهنگی فراغت.

سومین هدف نهایی در فعالیت فرهنگی، احیای نقش فرهنگی اوقات فراغت در بازسازی شخصیت و شکوفایی استعدادهای فردی است.

چند فرهنگی، مسأله‌ای جهانی و یک نیاز مشترک

کشورهای صنعتی و غیرصنعتی در برخورد با تحولات فرهنگی، می‌بایستی از عهده مشکل هویت فردی و هویت ملی، برآیند در واقع در هر کشوری سیاست فرهنگی می‌بایست برای مشکلات «چند فرهنگی» چاره‌اندیشی کند. در کشورهای در حال توسعه می‌بایست در همین محافظت از فرهنگ محلی و توسعه آن، درجه‌ای به فرهنگ جهانی نیز گنجد. هر دو فرهنگ (محلی و جهانی) زبان خاص خود را دارند در نتیجه دارای شیوه تفکر و ساختار ذهنی خاص خود می‌باشند و هرگونه کوششی برای یکی نمودن این دو فرهنگ یا فراموش کردن یکی برای دیگری عملی تضعیف کننده و غیرواقعی می‌باشد. در صورت امکان موجب فقر فرهنگی است. همان‌طور که در گذشته‌های شهرها خاطر نشان گردید: هدف سیاست فرهنگی تثبیت تعادل پویا میان فرهنگهای خاص و فرهنگ جهانی است. اما در آینده بیم آن می‌رود که این تعادل روزه آشفتنگی برود چون قوت یا ضعف فرهنگها کمتر وابسته به قوت و ضعف ارزشهای سازنده آنها است بلکه بیشتر تابع قدرت وسایل ارتباطی اشاعه‌دهندگان آنها است بنابراین ممکن است فرهنگهایی با ارزشهای متعالی، در مواجهه و تماس با فرهنگهای دیگر که دارای رسانه‌های ارتباطی قوی‌تری هستند، محو و مضمحل گردند. در اکثر کشورها جوانان تمایل دارند ارزشهای شکننده و بی‌دوام خارجی را بدون همانند سازی آنها و بی‌چون و چرا اخذ و اقتباس کنند بنابراین، وظیفه سیاست فرهنگی است که اهداف و وسایل لازم را برای برقراری ارتباط مفید بین دو فرهنگ تثبیت کند.

مسأله تقریباً به صورتی همانند در کشورهای غیرصنعتی مطرح است. در این کشور ما نیز دو گونه فرهنگ وجود دارد و فرهنگ دومین،

● شهرها نه به خاطر انسان بلکه برای صنعت و کسب سود ساخته شده‌اند در نتیجه همین شهرها یکی از علل اصلی از خودبیگانگی «انسان صنعتی» شده‌اند. انبوهی جمعیت، هیاهو و تنگی جا در وسایل نقلیه باعث شده انسانها از لحاظ عاطفی و درونی یکدیگر را طرد نمایند، مردم آنچه را که می‌بایستی پناهگاه و خانه آنها باشد ترک گفتند و اتومبیل شخصی را محل سکونت خود ترجیح می‌دهند.

نه بخاطر ارزشهای والا بش، بلکه به نیروی اقتصادی کشورهای مولد، گسترش می‌یابد.

بعلاوه سیاست فرهنگی می‌بایست بداند که چگونه می‌توان از فرهنگ محلی حمایت کرد بدون اینکه آن را تا حد فولکلور تنزل داد. و دیگر اینکه چگونه می‌توان از طریق تماس با دیگر فرهنگها، قدرت خلاقیت فرهنگ محلی را تقویت نمود.

میلونها کارگر مهاجر به همراه همسر و فرزندانشان با مشکل و چند فرهنگی مواجهند. شرایطی که از یک سو آنها را قادر به همانندی با فرهنگ جدید میزبان می‌نماید و از سوی دیگر فرهنگ اصلی آنها را به صورت نه حذف و نه طرد، بلکه یک تسلط متعادل حفظ می‌کند و این یکی از اهداف نهایی فعالیت فرهنگی در بسیاری از کشورهاست.

کشورهایی که در طی چند دهه یا چند قرن دارای دو یا چند زبان و فرهنگ شده‌اند، (به طور مثال کشور سوئیس و آلمان) بدون شک می‌توانند نمونه‌ای آموزنده از سیاست همکاری و روابط متقابل میان دو فرهنگی که بیشتر تقویت‌کننده هستند تا تضعیف کننده، نشان دهند.

اما جالب اینکه در کشوری مانند انگلستان نیز که زبان آن، پیش از دیگر زبانها گسترش یافته است، مسئله «چند فرهنگی» مطرح است.

جدایی فرهنگ ادبی و فرهنگ علمی از یکدیگر مشکل اصلی می‌باشد، اما ممکن است این بیان نشان‌دهنده شکافی باشد که اکنون عمومی‌تر شده و روز به روز گستره بیشتری می‌یابد و آن شکاف بین فرهنگ تجربه شده و فرهنگ آموزش داده شده می‌باشد.

درواقع دنیای متخصصان هیچ زبان مشترکی با دنیای مردم عادی ندارد. اکنون شکاف مشهودتر شده و در مورد علوم کاربردی این شکاف

● انسانی که در کارش از خودبیگانه شده در فرهنگ نیز به «از خودبیگانگی» می‌رسد چراکه بین الگوی کار و الگوی اوقات فراغت پیوندی نزدیک و پایدار وجود دارد.

● آنهایی که در کارشان منفعل و غیرخلاق هستند در اوقات فراغت خود نیز همین وضعیت را دارند.

● فقدان انجمن‌ها، محافل یا نبود مکانیسم مشارکت، سبب انزوا می‌گردد.

خطرناکتر شده است.

اهداف نهایی

بنابراین تمامی شرایط جدید زندگی، مانند: اشتغال، مسکن، اوقات فراغت، تکنیکهای جمعی و تغییر رهیافت ذهنی، جزو چالشهای فرهنگی هستند که هم مخاطره است و هم فرصتهایی جدید به همراه دارند در واقع عوامل تعیین‌کننده اهداف نهایی توسعه فرهنگی همان چیزی است که این مخاطرات را خشنی و امکان بهره‌مندی از فرصتها را مهیا می‌سازد. همان طوری که آنتوان مالرو می‌گوید: «توده مردم بالقوه هم بارور هستند و هم نابز هستند. یکی از وظایف ما منحصر کردن توده‌ها به حاصلخیزی می‌باشد. درست در نقطه مقابل آنچه که بی‌ریشه و منتزعی است، فرهنگ راه تشخیص هویت افراد و گروهها را نشان می‌دهد. با پذیرش دو فرهنگ، فرهنگ جهانی و فرهنگ گروهی، نیاز به شناخت هویت کنونی خود و حتی بیشتر از این، نیاز به داشتن اینکه می‌خواهم دارای چه هویتی باشم نیز برطرف می‌گردد.»

سرخسلاف حسالت انفعال، توسعه فرهنگی در صدد کشف استعدادهای نهایی، رشد و حاکمیت سرنوشت خاص خود می‌باشد. به اعتقاد آندره مالرو آزادی بشر می‌بایست به واسطه

سرنوشت او فراهم شده و از طریق شهرنشینی، اوقات فراغت، وسایل ارتباط جمعی و اشتغال یا تمدن جدید تطابق باید توسعه فرهنگی برای پرهیز از هرگونه سردرگمی، در پی اکتشاف و انجام است. همبستگی با جهان سوم و تمامی انسانها که مستلزم درک سایر ملل و احساس صلح و برادری است، یکی از اهداف نهایی می‌باشد که بر نیروی نسل جوان تأکید دارد. همان طوری که فیلمساز سنگالی، سنبر در سمینار موناکو اظهار داشت: «فرهنگ عبارت است از شناخت هموعان، شیوه‌های بیان و زندگی آنها، احترام به تفکر و خواسته‌هایشان، و تعالی بخشیدن خویش از خلال شناخت دیگران» دنیای پیش از حد توسعه یافته که هم در معرض اختلالات فکری ناشی از هجوم وسایل سمعی و بصری است و هم گرفتار پوچ‌گرایی ناشی از وجود طبقه روشنفکر کاذب، می‌بایست نکات بی‌شماری را از تمدنهای سنتی بیاموزد. اگر در دنیای اختصاص یافته به مذهب اقتصادیات، کجرویهایی چون آمیزی ظاهر می‌شود (مانند نهضت هیپی و پیروان معتاد آن) به این دلیل است که فرهنگ، تحریف موضوعات پیچیده مربوط به تغییرات رایج و متداول نمی‌باشد، مانند: استفاده از زبان مد روز و نشانه‌های انواع خودستایی‌های روشنفکرانه هرچند فرهنگ ریشه در طبیعت عمومی انسان و میراث معنوی او دارد.

هرکه مانوا مدیرکل یونسکو در نطق افتتاحیه کنفرانس وزرای فرهنگ در وین اعلام کرد که: «خلاء بزرگ و خطرناکی در دنیای مدرن وجود دارد. قبل از هرچیز این خلاء ناشی از نیازها و آرزوهای ارضا نشده است. در صورت عدم ارضای این نیازها، آدمی بدور از شکیبایی موجود، متحیر و آزرده‌خاطر می‌شود، در وهله اول بدین خاطر که او می‌بیند قدرتش برای غلبه بر طبیعت روز به روز در حال افزایش است و در وهله دوم به این خاطر که متوجه می‌شود این قدرت و نوایند ناشی از آن به طور نابرابر در بین ملل و طبقات مختلف جامعه توزیع می‌شود. این شکاف بین خواسته‌ها و واقعیتها، یا دقیق‌تر بگویم بین آنچه که ممکن است و آنچه که واقعیت، بالفعل می‌باشد و حتی به بیان جدی‌تر بین داراها و ندارها، تقابلی برای سنجش میزان ناکافی، سوء تفاهم و عداوتی است که آدمی را از خودش و دیگران جدا می‌سازد.

شاید دورنمای غم‌انگیز این امور است که برخی از مکاتب فکری جدید را بوجود آورده است (جالب توجه این است که بیشترین شنوندگان سخنان این مکاتب، روشنفکران جوان می‌باشند) مکاتبی که پوچ‌گرایی را در عمق قلب انسانها بر مسند نشاند و حتی به انکار وجود آدمی می‌پردازند، آنچه که اومانیسیم اصالت انسان) به تدریج طی چند قرن بوجود آورده است. ما می‌بایست که این اندیشه را کنار بگذاریم که فرهنگ یک حرقه اکتسابی و پالوده به نفع اشرافیت موروثی، متمول یا روشنفکر می‌باشد. فرهنگ به همه انسانها مربوط شده و جزو اساسی‌ترین امور می‌باشد، بطوریکه این فرهنگ است که دلیل زندگی کردن و حتی گاهی از اوقات دلیل مرگ ما انسانها را مشخص می‌سازد.

فرهنگ، مبارزه است.

برخلاف لذت‌طلبی که افراط در آن نهایتاً به خود ویرانگری می‌انجامد سیاست فرهنگی می‌بایست مجدانه برای نیل به خلاقیت و دفاع از ثمرات آن عمل نماید. حتی ممکن است گفته شود: «هیچ فرهنگی بدون جنگ و مبارزه نیست». ژان ماری دومانش معتقد است: این نگرش یک فرد آرمان‌گرا یا یک ایدئولوگ نیست، بلکه یک واقعیت قابل اثبات است که هر جا برای ارائه معنا و زیبایی بیشتر در هر لحظه از زندگی به جنگ و مبارزه نپردازد. به زودی این فرهنگ به شکلی از مصرف، مانند لباسهای روز تعطیل با سبک دکوراسیون ترمینال هواپیمای، مبدل می‌شود. نوعی تحمل که فقط به بهای رمزی شدن از عامیانه شدن اجتناب می‌نماید. در این نوع فرهنگ هیچ عامل تمدن‌سازی وجود ندارد، هیچ عنصر اثرگذاری به چشم نمی‌خورد، هیچ میراثی وجود ندارد که عواطف نسلهای مختلف را به یکدیگر نزدیک سازد، هیچ عاملی وجود ندارد که بتواند به اعمال و کردار روزمره معنا ببخشد. فرهنگ با اعطای شأن و مقام به انسان، شوق و اشتیاق را برانگیخته، انسانها را به کار گماشته و شایسته قبول و رضایت ملت شواهد بود. در نتیجه سیاست فرهنگی، موضوعی نیست که دانشکده‌های هنرهای زیبا بتوانند آن را اداره نمایند، هر چند که در روشن‌ساختن این سیاست مؤثرند. سیاست فرهنگی در صورتی می‌تواند با سیاست اقتصادی و اجتماعی هماهنگ بود و هدف و توجیهی برای این سیاستها دربر داشته باشد که با برخی از اهداف غایی مورد قبول جامعه و با جریان تمدن مرتبط بوده و مبارزه‌ای باشد که بتواند اذهان جوانان را به تحرک وادارد.

فرهنگ برای جوانان چه مفهومی دارد.

جوانان نخستین کسانی هستند که در ۱۸ سالگی نسبت به ناراحتیها و شکستهای جامعه واکنش نشان می‌دهند، آیا ممکن است ما را از این نکته متحیر نشویم؟

وجود منطقی ساده، جهالت نسبت به سازشهای زندگی و بالاتر از همه وجود غریزه‌ای مسلم: جوانان را وادار می‌سازد که جهان را درحال از دست دادن ارزشهای انسانی ببینند، جهانی که هیچ تمایلی به داشتن آن ندارند و جهانی که هیچ شایسته‌کوششهای لازمه برای تطابق با آن نیست.

بحران جوانان اساساً چیزی جز بحران تمدن نیست. تمامی اشکال این بحران نظیر هیپ‌گری، اقدامات شورشی، خودکشی یا مصرف مواد مخدر، صرفاً پنهان‌کننده اشتیاق ژرف، آتشین و مبهوت‌کننده جوانان به تدبیر، مقصود و اهدافی است که به زندگی آنان معنا بخشد، به عبارت دیگر هم زندگی آنها را هدایت کند و هم به زندگی آنان اهمیت ببخشد. همان‌طور که آندره مالرو می‌گوید: فرهنگ پاسخ به این سوال انسان است که چرا من در این موقعیت به سر می‌برم؟

می‌توانیم وجوه مصرفی را برای جوانان تا ده برابر افزایش

● ترجیح دادن اوقات فراغت آخر هفته یا تعطیلات سالانه (که وسیله‌ای برای گریز از محیط و مصرف بیشتر است) بر اوقات فراغت روزانه، که کم‌خرج‌تر و موقعیتی مناسب برای معاشرت، جامعه‌پذیری و شکفتگی درونی است، نشانگر گرایش جامعه به فراغت قابل مصرف است تا کیفیت فرهنگی فراغت.

دهیم و مراکز مربوط به جوانان را بیشتر و راحت‌تر سازیم. ولی واقعیت موجود گواه آن است که این مراکز خواه بزرگ، خواه کوچک، دیر یا زود با شکست مواجه می‌شود و جوانان آنها را ترک خواهند کرد. فعالیت‌های این مراکز هم در ارتباط الگوهای زندگی که قدرتمندان نشان می‌دهند و هم در ارتباط با آرزوهای قلبی جوانان، غیرواقعی می‌باشد. جامعه‌ای که نگران روابط سلسله‌مراتبی اهداف خود نباشد دیگر نگران هیچ امری نخواهد شد.^۱

تصادفی نیست که جوانان به سوی هنرمندان، به عنوان کسانی که دارای الگوی معقولی از زندگی هستند، گرایش دارند. جوانان با طرد ضمنی شرایط اجتماعی موجود و جستجوی حقیقت عصر و شیوه زندگی سبکبال و خلاق، به شدت مجذوب زندگی نقاشان، راننده‌های کوهستان آلپ، موسیقیدانان و فیلمسازان هستند، تا حدی که زندگی رومانتیک هنرمندان، نمایشهای غیرواقعی و تمهیدات کس ادب، دلالان بازار بورس، هرچند در یک جهت نادرست، جاذبه قدرتمندی از خود نشان می‌دهند.

البته تاریخ کهن جوانان موارد بیشتری از سردرگمی، احساس تهی‌بودن، طغیان و جستجوی دیوانه‌وار، را در خود دارد. لیکن یکی از اهداف غایی فرهنگ این است که هر نسلی را چنان توانا سازد که با روحیه‌ای سرشار از هوشیاری و آگاهی با این پدیده‌ها مواجه شده، به جوانان کمک نماید تا حقیقت را بتدریج به ذهن خود وارد سازند و نهایت اینکه تفاییری ثابت و پاسخهای میسر و ممکن ارائه دهند نه جوابهای آمرانه و مقتدرانه.

به بیان ژاک دوآمل،^۲ وزیر امور فرهنگی فرانسه، در خطاب به متصدیان موزه: برای مدت زمان مدیدی مسأله مهم جوانان همانندی یا تجربه منتقل شده از گذشته بود. امروزه این مسأله بیشتر از آنکه موضوع پذیرش باشد موضوع نیاز و تقاضاست، بیشتر نوعی تعجب و حیرت است تا اقتناع، بیشتر طرد است تا رضایت. می‌بینم که جوانان اطراف ما میراث منتقل شده به خود را

● قوت یا ضعف فرهنگها کمتر وابسته به قوت و ضعف ارزشهای سازنده آنها است بلکه بیشتر تابع قدرت و سایل ارتباطی اشاعه دهندگان آنها است بنابراین ممکن است فرهنگهایی با ارزشهای متعالی در مواجهه و تماس با فرهنگهای دیگر که دارای رسانه‌های ارتباطی قوی تر هستند، محو و مضمحل گردند.

و نیز اعلام نموده، «فرهنگ یک حق انسانی غیرقابل انتقال و تقسیم است، فرهنگ در میان تمامی ابعاد زندگانی جاری است.»^۷ سیاست فرهنگی نباید از جهان واقعی آدمی جدا شده باشد. بالضروره، سیاست فرهنگی باید منعکس‌کننده جهان ذی حیات بوده و بکوشد تا اهداف این جهان را تعریف نماید. بنابراین نمی‌توان فقط نخبگان را در نظر گرفت چرا که فرهنگ دیگر به معنای هنرهای زیبا محدود نمی‌شود و فرهنگ دیگر مختص به نخبگان نیست. اکنون وظیفه فرهنگ برقراری ارتباط در جامعه‌ای است که افراد آن بناچار وابسته به یکدیگر می‌باشند این جامعه ضرورتاً مستلزم رابطه متقابل انسانها است. بقول ژاک دوآمل: از آنجایی که جامعه امروزی شامل یافتن راههایی برای مبادله و اشتراک می‌باشد لذا منبع خوشی و لذت بوده و حامل امیدهای انسانی است. اولین مسأله‌ای که وزرای فرهنگ در کنفرانس سال ۱۹۷۰ و نیز در پی حل آن بودند، این بود که دولتها در فرهنگ به دنبال چه اهداف غایی می‌باشند؟

وزیر بلغارستان اظهار داشت: در کشور ما به فرهنگ به عنوان بخش لاینفکی از زندگی اجتماعی نگریسته می‌شود. بخشی که به صورت پویایی، به اقتصاد، علم و سیاست پیوند خورده است. وزیر کشور بلژیک افزود: سیاست فرهنگی عامل مؤثری است که از طریق ایجاد توانایی خود بیانگری، ابزار و تصریح عقاید خود، خودشناسی، خود آشنایی و خود اصلاح‌گری در جامعه، رشد جامعه را تضمین می‌کند.

در بازگشت از کنفرانس و نیز، وزیر امور هنری انگلستان اظهار داشت:^۸ برای اولین بار، توفه مردم خواهان آنند که در کیفیت زندگی با یکدیگر سهم باشند تا بتوانند انتظارات ناشی از تحصیلات بالاتر و شکست فقر را برآورده سازند. پیش رفتن به سوی جامعه‌ای که در آن اهمیت کیفیت زندگی به اندازه رشد اقتصاد، است و مستلزم استراتژی اجتماعی جدید.

پس سیاستها می‌بایست تغییر کند و دولتها باید ورای ارضای نیازهای مادی قدم برداشته و توجه بیشتری به روحیه و ابتکار تمامی اعضای جامعه نشان دهند.
چه گسلی تعیین کننده اهداف غایی است؟

بدون ترمس، طرد نموده و یا آنها را تحقیر می‌نمایند. تسلیم شدن به این سرپیچی همانقدر احمقانه است که انکار آن روی هم رفته جوانان حق دارند که از ما بپرسند چرا می‌باید از این نوع میراث استفاده کنند و اینکه ما به این میراث تا چه میزانی ارزش واقعی قائل هستیم از رامبراند، ترنر، یا سزان آموخته‌ایم که خلایق در وهله اول ممکن است نوعی سرپیچی باشد که به پیروزی رسیده است. انکاری بوده که مورد قبول واقع شده و مسئولیتی است که از اغتشاش و پریشانی ناشی شده است. در هیجان جوانان به راحتی می‌توان طرد و آشفتگی را مشاهده نمود اما باید درک کنیم که آنها به امور یقینی ما نیاز دارند، البته نه برای این که این امور را از آن خود سازند، بلکه به این دلیل که از این امور به عنوان تازی استفاده کنند تا بتوانند امور یقینی خاص خود را بیابند.

دلایلی که جوانان برای زندگی کردن ارائه می‌دهند خود غایت اهداف فرهنگی بود و دربرگیرنده تمامی اهداف است.

هنرهای زیبا و فرهنگ

سؤال، جایگاه هنر در میان اهداف غایی فرهنگی چیست؟ و چه هنری؟ «جان انگلیش» مدیر مرکز هنری ملی جوانان^۹ نامیده پاسخ می‌دهد: هنر زندگی کردن. بنابراین، فرهنگ دستاورد و اشاعه هنرهای زیبا نیست بلکه دیدگاهی برای زندگی است که تمدن ما را به پذیرش آن وادار می‌سازد، کیفیت زندگی یک عبارت روزمره است ولی نمی‌بایست این عبارت را در معنای تجاری آن که متمایزکننده بین کیفیت بهتر و کیفیت ضعیف‌تر است، به کار برد. کیفیت زندگی غیرقابل تقسیم است: اینگونه نیست که فرضاً شبکه‌های تلویزیونی، آلودگی حومه شهر و مقاومت در مقابل تغییر فقط بر تعداد معدودی اثر گذاشته و بقیه را به حال خود رها سازند. کیفیت زندگی به تمامی جمعیت و به تمامی ابعاد زندگی در یک لحظه مشترک، مربوط می‌شود همان‌طور که کنفرانس

در مقیاس ملی نمی‌توان بر مبنای مفهوم خاصی از فرهنگ، اهداف غایی توسعه فرهنگی را مشخص نمود زیرا برداشتهای مختلف بیانگر مجموعه گوناگونی از ارزشهایی می‌باشند که مورد قبول همگان نیستند. بر مبنای نسبت به تعیین سیاستهای فرهنگی ممکن است ناشی از این تصور غلط باشد که این سیاستها به تمایلات فلسفی یا زیبایی‌شناختی بستگی دارند (تمایلاتی که به ناچار ذهنی هستند). در واقع، شدت نیازهای فرهنگی و راه برگزیده برای ارضای این نیازها، بستگی به همان شرایطی دارد که در مورد سیاست توسعه عام به کار گرفته می‌شود. اهداف در پرتو اطلاعات مشاهده شده تعیین می‌شود نه بر مبنای حکم مقدم بر تجربه، این اهداف عقلانی و عینی بوده می‌توان آنها را بر اساس هر تقسیم‌بندی ایدئولوژیکی پذیرفت اما تعاریف ناشی از نیازها

مشروط هستند. بر اساس مشاهده پدیده‌های اجتماعی و جریانات، تعاریف به موازات دگرگونی جامعه تغییر می‌کنند یا از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت می‌یابند. در این فصل بیشتر توجه خود را به مسأله توسعه معطوف داشته‌ام تا به فرهنگ معرفی. زیرا احساس می‌کنم که فرهنگ توسعه تصویر بهتری را ترسیم می‌کند: زیرا بیشتر جوامع، خود صحنی و خواه غیرصنعتی دچار بحران تمدن هستند. پدیده‌ای که سعی نمودم بطور خلاصه آن را توصیف نمایم. بدیهی است که اهداف توسعه فرهنگی در کشور چین معاصر، همان اهدافی نیست که در جامعه زاپن دنبال می‌شود و اختلافات دیگری که وجود آنها ممکن است.

باید این موضوع را به خاطر داشت که در تثبیت سیاستهای فرهنگی، تنظیم ضروری اهداف غایی ممکن است جمعی و عینی بوده و حتی امکان دارد به طور ضمنی یا به صراحت ایدئولوژیهای خاصی را با یکدیگر تلفیق نماید، در آن صورت می‌توان به توافق مشترک دست یافت.

در جوامع کثرت‌گرا (چند حزبی) اهداف فرهنگی می‌بایست به مجموعه‌ای از ارزشهای بنیادین متفاوت پاسخ دهند و این کار آسانی نیست. و زمانی که جامعه در شرف تغییرات سریع می‌باشد، اهداف جدیدی پدیدار شده و اولویتهای کهن تغییر می‌یابد. بنابراین برای تحقق سیاست فرهنگی، ضروری است که مجموعه ثابتی وجود داشته باشد تا بر اساس اهداف فرهنگی، خواستهای مشترک شهروندان مختلف را تعیین نموده، در فواصل زمانی معین اهداف اولیه را اصلاح کرده و به بررسی این مسأله بپردازد که آیا اهداف اولیه پذیرفته شده با خواستها و وسایل موجود، سازگار هستند یا نیستند.

● سیاست فرهنگی می‌بایست بدانند که چگونه می‌توان از فرهنگ محلی حمایت کرد بدون اینکه آن را تا حد فولکلور تنزل داد.

چنین مجموعه‌ای درحال حاضر در برخی از کشورها وجود داشته و در سایر کشورها نیز در حال شکل‌گیری می‌باشد. در ذیل به دو نمونه از آنها اشاره می‌شود:
در ایران، شورای عالی فرهنگ و هنر^۹ مرکب از ۲ وزیر (آموزش و پرورش، اطلاعات، آموزش عالی، فرهنگ و هنر) رئیس دانشگاه تهران و ۱۵ نفر متخصص برگزیده (جهت اطلاعات تخصصی‌شان) می‌باشد که وظیفه تعیین سیاست فرهنگی دولت را به عهده دارند. همچنین اجرای این سیاست را نیز ارگانهای مسئول برنامه‌ریزی، هماهنگی می‌سازد.
در سوئد، کمیته پروژه‌های فرهنگی و شورای ملی امور فرهنگی، تحت نظارت وزیر آموزش و پرورش می‌باشد.



● دنیای بیش از حد توسعه یافته که هم در معرض اختلالات فکری ناشی از هجوم وسایل سمعی و بصری است، هم گرفتار پوچ‌گرایی ناشی از وجود طبقه روشنفکر کاذب می‌بایست نکات بشمارای را از تمدنهای سنتی بیاموزد.

● خلاء بزرگ و خطرناکی در دنیای مدرن وجود دارد. قبل از هرچیز این خلاء ناشی از نیازها و آرزوهای ارضا نشده است. انسان نوین اکنون نیازها و آرزوهای جدیدی را تجربه و بیان می کند که عظمت آن بی سابقه می باشد.

فرهنگ و سیاست

فرهنگی کشورهای خارجی، ارائه راهنماییها در مورد اساس تحقیقات انجام شده، ارزیابی نتایج و تضمین این که بین اهداف غایی، اهداف اولیه و وسایل بکار گرفته شده سازگاری و همخوانی وجود دارد. تأمین آموزش و اطلاعات لازم برای هیأت فرهنگی، محققان، مدیران و سیاستگذاران در هر بخش. بدین ترتیب خود تحقیق و تهیه اسناد و مدارک، هدف نمی باشد بلکه وسایلی هستند در دست کسانی که مسئول گزینش اهداف غایی بوده و از این طریق سیاستهای فرهنگی را تعیین می کنند بنابراین می باید تا حد ممکن سیاستها را بر بنیادهای علمی و منطقی پی ریزی نمود.

از سال ۱۹۶۹ شورا گروهی از مشاورانی که زمینه های تخصصی مختلف داشتند، جایگزین نمود. اکنون شورا بیش از هر کمیته دیگری از قدرت برخوردار است. اعضای چهارده گانه آن (شش تن از آنان از نمایندگان برجسته ادبیات، هنر، موسیقی، تئاتر و سینما هستند) در تماس دائمی با مؤسسات مربوط به هنرمندان، مسایل، نیازها و خواسته های آنان هستند. آنها از حمایت اجرایی کامل برخوردار بوده و تمامی یافته های تحقیقات انجام شده در کشور سوئد و خارج از آن در اینجا نگهداری می شود. بر این اساس، این شورا مسئول تنظیم برنامه های دولتی است که در صورت تصویب آن در مجلس، سیاست فرهنگی کشور را برای سالهای آتی تعیین خواهد نمود.

● انشور نویسنده در دوران قبل از انقلاب اسلامی است در حال حاضر این شورا جای خود را به شورای عالی انقلاب فرهنگی داده است.

مجموعه هایی از این نوع (نمونه دیگر، شورای هنر می باشد که در هر یک از ایالت های آمریکا وجود دارد) به وسیله تغییر در اعضای خود یا تغییر در شیوه های مورد تعقیب، بهتر می توانند وظیفه گزینش اهداف غایی را انجام داد و اولویتهای مربوطه را تثبیت نمایند. اگر می خواهیم این کار به شیوه عقلانی صورت گیرد. با استفاده کامل از امکانات معاصر می بایست علوم اجتماعی را وارد عمل نمود.

۱- پیر مولوتو گزارش کرده اند سیاست فرهنگی، تهران، ۱۶ کیهان زندگی و حیات انسان، ۲۰ به ماه سال ۱۹۷۰ م

پدیده های اجتماعی، به همان اندازه تجربه و عقل سلیم، برای این گونه شوراهای اهمیت دارد، هرچند ممکن است اعتقاد به خوبی انتخاب شده باشند. زیرا اعضای این شوراهای (یعنی سیاستمداران، مدیران اجرایی، کارگزاران و محققان) می بایست قادر به این امر باشند که اثرات قواعد هنجاری موجود، و نگرشها و تفسیر تجربه تخصصی خودشان را به هر میزان که باشد، از بین ببرند. بنابراین برای شوراهای ملی یا عالی ضروری است که دارای واحدهای تحقیق و اسناد باشند تا بتوانند برای هر موضوعی که می خواهند در مورد آن بحث کنند، اطلاعات دقیقی از سایر کشورها در اختیار داشته باشند.

۲- پیر مولوتو بررسی، اسوود فرهنگ انتشارات دانشگاه کمبریج انگلستان، سالی ۱۹۶۳

این واحدهای تحقیق و اسناد می بایست بتوانند نقطه اتکای خود را بر مراکز تحقیق توسعه فرهنگی مناسب قرار دهند (آن چیزی که کثرت است و نیز آن را لازم می دانست) این مراکز تحقیقاتی دارای چهار وظیفه هستند، جمع آوری اطلاعات عینی در مورد حیات فرهنگی و اشکال مختلف این حیات، جمع آوری اطلاعات در مورد سیاستهای

۳- پیر مولوتو ملاحظاتی در مورد سیاست فرهنگی در رابطه با برنامه ششم، پاریس، بهاء توسعه فرهنگی، ۱۹۷۰

۴- پیر مولوتو گزارش کرده اند سیاست فرهنگی، تهران، ۱۶ کیهان زندگی و حیات انسان، ۲۰ به ماه سال ۱۹۷۰ م

۵- پیر مولوتو ملاحظاتی در مورد سیاست فرهنگی در رابطه با برنامه ششم، پاریس، بهاء توسعه فرهنگی، ۱۹۷۰

۶- کفرانس حزب محافظه کار در بلکول (Blackpool) اکتبر ۱۹۷۰

۷- در حال حاضر این شورا با عنوان شورای عالی انقلاب فرهنگی و وظایف فوق را بر عهده دارد [ترجم]

۸- پیر مولوتو ملاحظاتی در مورد سیاست فرهنگی در رابطه با برنامه ششم، پاریس، بهاء توسعه فرهنگی، ۱۹۷۰

۹- پیر مولوتو ملاحظاتی در مورد سیاست فرهنگی در رابطه با برنامه ششم، پاریس، بهاء توسعه فرهنگی، ۱۹۷۰

۱۰- پیر مولوتو ملاحظاتی در مورد سیاست فرهنگی در رابطه با برنامه ششم، پاریس، بهاء توسعه فرهنگی، ۱۹۷۰